



## انقلاب اسلامی همچون فرادستی

### ایدئال‌های روشن‌فکران ایران

محسن حیدریان

ایران امروز، ۸۳/۱/۲۳



**چکیده:** آقای حیدریان در این مقاله رژیم شاه را استبداد روشن‌بین و مبارزان با آن را اسطوره‌اندیشان رمانتیک لقب داده است. به نظر وی سه جریان پیرامون سه شخصیت مبارز، یعنی بیژن جزنی (رهبر فداییان خلق)، جلال آل‌احمد و علی شریعتی شکل گرفت که فضای کشور را عاشورایی و اسطوره‌ای کرد و سد باب اندیشه شد.

گرچه عواقب پیروزی انقلاب اسلامی، به رهبری آیت‌الله خمینی و پس از بیست و پنج سال، زبانزد خاص و عام است، اما اسطوره‌سازان اولیه این انقلاب هنوز کم و بیش در پرده‌ای از شکوه ایدئولوژیک قرار دارند. در این تردیدی نیست که انقلاب اسلامی، یعنی مردمی‌ترین انقلاب تاریخ ایران و خاورمیانه، از درون مردم جوشیده بود؛ اما این ویژگی محصول فرادست شدن گفتمان متوهمی بود که از آغاز دهه چهل در درون جامعه ایران شکل گرفته بود و نزدیک به دو دهه در ذهنیت آن پرورانده شده بود. اسطوره‌هایی که در جنگ با جامعه

بازتاب اندیشه ۵۰  
۴۷  
انقلاب  
اسلامی  
همچون  
فرادستی  
ایدئال‌های  
روشن‌فکران  
ایران

واقعی ایران ساخته شده بودند، کم و بیش همان‌هایی بودند که در نظام سیاسی برآمده از انقلاب به بار نشستند و مبنای تجددستیزانه، ضدغربی و تمدن‌ستیز نظام انقلابی تازه را شکل دادند. اگر محرک‌های اولیه انقلاب‌ها چیزی جز رادیکالیسم، طغیانگری و اسطوره‌گرایی نبوده است، اما انقلاب فکری واقعی، نقد توهمات انقلابیون است؛ لذا، بازخوانی حوادث و ایده‌های اصلی هر انقلاب، سرمنشأ حاصل‌خیزترین دوران‌های حیات اندیشه و پیش‌شرط خودیابی است.

### استبداد روشن‌بین

حکومت شاه یک «حکومت مطلقه روشن‌بین» بود. به عبارت دیگر، هدف‌گذاری اصلی حکومت در گذار ایران از سنت به تجدد، همچون جدال اصلی ایران صحیح بود؛ اما این گذار را به شیوه‌ای آمرانه و دیکتاتورمنشانه پیش می‌برد؛ لذا، حکومت شاه قادر به طرح لوازم فکری این گذار که نیازمند نظریه‌سازی درباره حکومت قانون، حقوق شهروندی و آزادی بود، نشد. مهم‌ترین ضعف رژیم پهلوی، کوتاه‌بینی و عجز او در تولید ساختاری سیاسی-قانونی بود که به تحولات مدرن ایران مشروعیت بخشد و آزادی و دموکراسی را در ساختار جامعه شکل دهد. با این وجود، به جز آزادی، بسیاری از ارزش‌های مهم دیگر نظیر امنیت، مالکیت، آزادی فردی، آزادی انتخاب شیوه زندگی و اهمیت دادن به مصالح مهمی همچون رابطه همه جانبه ایران با دنیای پرشتاب غرب و اصلاحات اجتماعی، از مبنای نظام پهلوی بود. انقلاب ایران تنها محصول رفتار حکومت شاه نبود؛ بلکه بیش از آن، محصول ذهنیت تیره روشن‌فکران انقلابی ایران بود. تقریباً همه جریان‌های سیاسی چپ و اسلامی و حتی بسیاری از ملی‌گرایان پس از مصدق نیز زیر سلطه تفکر اسطوره‌ای حاکم برگزیدگان جامعه سیاسی، شورش همگانی و رمانتیسم سیاسی تجددستیز را به یک نظام سیاسی قانون‌گرا و مدرن ترجیح می‌دادند.

ایدئال جلال آل احمد

بازتاب اندیشه ۵۰  
۴۸

جلال آل احمد که ابتدا عضو حزب توده ایران و سپس از فعالان جنبش نیروی سوم خلیل ملکی بود، در یک خانواده روحانی چشم به جهان گشود. وی نه تنها واژه «غرب‌زدگی»، بلکه دستگاه فکری متوهم خود را از احمد فریدید، فیلسوف ایرانی، قرض کرده بود که انتقاد از غرب را مبنای دروس متافیزیک خود قرار داده بود. هسته اصلی افکار فریدید، شکل‌گیری

انقلاب  
اسلامی  
همچون  
فراستنی  
ایدئال‌های  
روشن‌فکران  
ایران

سنت فلسفی غرب از زمان یونانیان که جوهر آموزه‌های کنونی را تشکیل می‌دهد را بر اساس هوی و هوس‌های نفسانی می‌داند و لذا، آن را به شدت مورد انتقاد قرار می‌داد.

ستیز اصلی در شکل دادن به هویت ایرانی، میان تجددطلبی و اسلام‌گرایی بوده است. آل احمد، شریعتی و قبل از آنها احمد فردید در پی پاسخ به پرسش هویت ایرانی در یکی از حساس‌ترین بزنگاه‌های رشد تجددگرایی در ایران بودند. طرح گفتمان «بازگشت به خویش»، پاسخ یک‌سویه آل احمد به پرسش هویت ایرانی با نفی دو مؤلفه اساسی آن یعنی تجددگرایی و ایرانیت بود. جلال آل احمد با طرح گفتمان «بازگشت به خویش»، روایت غرب‌ستیزانه‌ای از اسلام سیاسی را پیش کشید. تصویری که آل احمد از جامعه و وقت ایران و نیز جهان غرب در «غرب‌زدگی» پیش کشید، عاری از واقع‌بینی و مبتنی بر معنویت بود که تنها در عالم فانتزی و اسطوره یافت می‌شد. برداشت آل احمد از عالم و آدم، نگرشی احساس‌گرایانه از دین بود. اما محور اساسی گفتمان وی قرار دادن «فرشته» شرق در برابر دیو «غرب» بود. غرب‌ستیزی و رمانتیسم دو مؤلفه اصلی اندیشه وی را تشکیل می‌دادند.

### ایدئال علی شریعتی

شریعتی پس از بازگشت به ایران، با اینکه مدتی در بازداشت ساواک به سر برد، همچون بسیاری از چهره‌های سیاسی مخالف حکومت، به سهولت به استخدام دانشگاه درآمد و در مشهد به تدریس تاریخ اشتغال یافت؛ کمی بعد به همراه مهندس بازرگان، مرتضی مطهری و آیت‌الله بهشتی، مؤسسه حسینیّه ارشاد را در شمال تهران تأسیس کردند. این همان مکتب رهبران فکری انقلاب ایران بود که به سرعت به کانون فکری-سیاسی مهمی در راه تأویل تازه از اسلام و یارگیری از نسل جوان و تحصیل‌کرده ایران تبدیل شد.

سه سوژه مهم در سخنوری‌های آتشین شریعتی، آماج شدیدترین حملات قرار می‌گرفتند: «شیعه صفوی»، مدرنیسم و اسلام کهنه‌پرست. او غرب‌ستیزی بی‌پروای خود را از الجزایری‌های تحت استعمار فرانسه آموخته بود که الگوی نجات جهان سوم را در مبارزه با غرب می‌دیدند و در این راه از تمام مظاهر زندگی و تفکر مدرن نفرت داشتند. نگاه شریعتی به آدم و عالم، یک‌سره بنیادگرایانه است.

وی نه تنها در تفکر، بلکه در روش نیز پیرو و شیفته شیللر<sup>۱</sup>، شاعر و متفکر رمانتیک و

عقل‌گریز آلمانی، بود. شیلر دین و شعر را به هم آمیخت. چنین پیوندی با شخصیت پرشور شریعتی بسیار سازگار بود. مسئله اساسی او، همچون دکتر شریعتی، انتقاد از برداشت مکانیکی از جهان و از دست دادن روح معنویت در شرایط رشد شتابان بورژوازی و روند صنعتی شدن است.

### ایدئال فداییان خلق

بیژن جزنی، یکی از فعالان سابق حزب توده و نظریه‌پرداز اصلی فداییان خلق، از ده سالگی وارد فعالیت‌های سیاسی شد. فداییان خلق با وجود اینکه نتوانستند هیچ‌گونه پایگاهی در میان طبقه کارگر و مردم به دست آورند، اما فضای سیاسی کشور را خشونت‌آمیز و نظامی کردند و روحیه نفرت و انتقام را در جامعه روشن‌فکری و دانشجویی ایران به حداکثر رساندند. بزرگ‌ترین دستاورد فداییان خلق این بود که توانستند ذهنیت انقلابی را به مثابه تنها الگوی حل مسائل سیاسی و اجتماعی ایران جا بیاندازند.

### فضای عاشورایی

آل احمد، شریعتی و جزنی در میان‌سال‌ی و قبل از پنجاه سالگی از جهان رفتند و هیچ‌یک فرصت چیدن میوه رؤیاهای انقلابی، ضدغربی و رمانتیک خود را از درخت انقلاب ایران نیافتند. در مسابقه‌ای که بین پیروان فکری آنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر سر تندرزی بیشتر در رادیکالیسم و ضدیت با غرب آغاز شد، گرچه اسلام‌گرایان گوی سبقت را از چپ‌ها ربودند، اما «الگوی ضدامپریالیستی» حکومت انقلابی تا سال‌ها ریشه ناتوانی و سردرگمی انقلابیون چپ بود.

تأثیری که اسطوره‌سازی‌های فوق در ذهنیت جامعه روشن‌فکری و سیاسی ایران داشت، فضا و فرهنگ عاشورایی و کربلایی بود. پیکار سیاسی در ایران از دهه چهل به بعد، به جنگ «یزید» و «امام حسین» تبدیل شد و هرگونه رویکرد مسالمت‌آمیز سیاسی، همچون سازشی خیانت‌آمیز تفسیر شد. در چنین فضایی، اندیشیدن تحقیر شد؛ درنگ و تأمل فکری و سیاسی بی‌بها گردید؛ تصفیه و حذف مخالفین داخلی و بیرونی، مشروعیت انقلابی یافت؛ دموکراسی لیبرال و مدرن به استثمار سرمایه‌داری تقلیل یافت و خودشیفتگی و رسالت انقلابی، شخصیت بازیگران سیاسی را شکل داد. ذهنیت و جامعه خیالی روشن‌فکران ایران، درست برخلاف سمت و سو و نیاز واقعی جامعه ایران، در اوایل دهه چهل، یک گام به دوران

بازتاب اندیشه ۵۰

انقلاب  
اسلامی  
همچون  
فرداستی  
ایدئال‌های  
روشن‌فکران  
ایران

جهل هولناک و یکسویه‌نگری ایدئولوژیک گذاشت که بیش از دو دهه بر فضای فکری، ارزش‌ها و نگرش جامعه سیاسی ایران و آدم و عالم حاکمیت داشت و هنوز هم در بخش بزرگی از بقایای جریانات فکری، سیاسی نوستالژیک ایران دارای حامیانی است. اگر روشن‌فکران ایران چنین فضای فکری رانمی‌ساختند، هیچ جنبش اعتراضی علیه رژیم شاه تحت هیچ شرایطی، ظرفیت تبدیل شدن به یک انقلاب اسلامی فراگیر به رهبری آیت‌الله خمینی را نداشت. ظهور اسطوره‌های گفتمان انقلاب، رمانتیسیم سیاسی و غرب‌ستیزی، مهم‌ترین ویژگی‌های انقلاب ایران بودند که همگی در ذهنیت و ایدئال‌های روشن‌فکران ایران ریشه داشتند.

## ● اشاره

نویسنده این مقاله با معیار غرب، به بازخوانی جریان‌های انقلابی زمان شاه و حکومت استبدادی وی می‌پردازد. از نظر ایشان، حکومت شاه غیر از استبداد، مشکلی نداشت و در راه ترقی و تجدد گام برمی‌داشت و اگر مهلت یافته بود، ایران را به آستانه تمدن طلایی رسانده بود. در مقابل، گروه‌هایی که با شاه به مبارزه برخاستند، «خیال‌اندیشی (فانتزی)»، «رمانتیک»، «اسطوره‌گرا»، «غرب‌ستیز»، «احساس‌گرا (سانسوالیسم)»، «آزادی‌ستیز»، «عقل‌گریز»، «اندیشه‌ستیز»، «یک‌سویه‌نگر»، «طرف‌دار جهل هولناک»، «دارای ذهنیت تیره»، «نوستالژیک» و «طرف‌دار خشونت» بودند. در نظر نویسنده، اگر رژیم شاه می‌توانست «در تولید ساختار سیاسی قانونی» خود «به تحولات مدرن ایران مشروعیت بخشد» و جامعه‌ای کاملاً غربی بسازد، نقطه ضعف دیگری نداشت و در مقابل، کسانی مانند جلال آل‌احمد، علی شریعتی و بیژن جزنی، هیچ نقطه روشن و امید بخشی در افکار و کردار خود نداشتند و یک‌سره مستحق طرد و لعن و نفرین‌اند؛ زیرا شخصیت‌های اسطوره‌ای آنان تأثیر زیادی بر مردم داشت و افکار تاریکشان، ذهنیت جامعه را عقب راند. بخش‌های اهانت‌آمیز این مقاله سزاوار پاسخ‌گویی نیست و در این نشریه وزین و علمی تنها می‌توانیم از ساحت اندیشمندان، انقلابیون، روشن‌فکران و دین‌داران این دیار عذرخواهی کنیم. اما می‌توان اشاراتی در مورد تحلیل‌های ناقص و غلط نویسنده بیان داشت:

۱. تردیدی نیست که تلاش رژیم شاه، پیروی از الگوی غرب بود؛ اما نه تلاشی همه‌جانبه؛ یعنی هیچ تلاش علمی، تکنولوژیکی، ملی و غرورآفرین در این زمینه صورت نگرفت. بلکه، پیروی از غرب در تقلیدی کاریکاتوری و بی‌ارزش از ظواهر و رویه تمدن غربی بود؛ مدگرایی، مصرف‌گرایی، بی‌بندوباری اخلاقی و اجتماعی، سنت‌ستیزی، به ایران شاهنشاهی آمده بود و از علم و کار و تلاش خبری نبود و از نظم و انضباط اجتماعی و وجدان کاری چیزی مشاهده نمی‌شد. تمام استقلال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به

تاراج رفته بود و واژه «استقلال» به کلمه‌ای پوچ تبدیل شده بود. آقای حیدریان مدعی امنیت، مالکیت، آزادی فردی، آزادی انتخاب برای شیوه زندگی در زمان شاه شده‌اند. این ادعاها تنها نزد کسانی خریدار دارد که آن زمان را درک نکرده‌اند. در شب‌های شهرهای بزرگ، امنیت لازم و کافی برای نوامیس مسلمین وجود نداشت. زنان محجبه مورد تمسخر قرار می‌گرفتند و در محیط‌های اداری جایگاهی نداشتند. امنیت اخلاقی برای نوجوانان فراهم نبود و امکان انتخاب شیوه‌های زندگی وجود نداشت و تنها برای زندگی به شیوه غربی منفی وجود نداشت. مالکیت افراد به راحتی سلب می‌شد و در اختیار خاندان پهلوی قرار می‌گرفت. اگر سرمایه‌گذارانی بزرگ پیدا می‌شدند که می‌خواستند فعالیتی در زمینه‌های مختلف تولیدی انجام دهند، حتماً می‌بایست یکی از شاهپورها را شریک خود می‌ساختند تا کارشان با گره‌های کور مواجه نشود. در سال‌های آخر حکومت شاه، دختران مسلمان از پوشیدن مقنعه در دبیرستان و مدرسه راهنمایی منع می‌شدند. نویسنده این سطرها شاهد برخورد مدیر مدرسه با خواهر خود در این زمینه بوده است. آنان می‌گفتند تنها می‌توانید از روسری استفاده کنید و حق استفاده از مقنعه ندارید. پدر من با زحمت بسیار توانست موافقت مسئولان آموزش و پرورش را برای حضور یا مقنعه دخترش در مدرسه بگیرد. بنابراین، همه این ادعاهای آقای حیدریان پوچ و باطل است.

۲. نویسنده، طرح گفتمان «بازگشت به خویش» را «پاسخ یک‌سویه آل‌احمد به پرسش هویت ایرانی با نفی دو مؤلفه اساسی آن یعنی تجددگرایی و ایرانیت» می‌داند و می‌گوید: «این گفتمان روایت غرب‌ستیزانه‌ای از اسلام سیاسی است». ایشان در ادامه آل‌احمد را به انواع القابی که در ابتدا به آنها اشاره شد مفتخر می‌کند و وی را «اسطوره اندیش»، «خیال‌اندیش»، «احساس‌گرا» و مانند آن می‌خواند و از این طریق، اسلام‌ستیزی خود، گام را به خوبی آشکار می‌کند. گفتمان «بازگشت به خویش» بازگشت به اسلام و معنویت است و امری است که می‌تواند واقع شود و نمونه‌های فراوانی برای آن وجود دارد. جامعه ایران توانست با انقلاب خود گام بلندی در بازگشت به معنویت بردارد و نمونه‌های اعلای معنویت‌گرایی را در زمان جنگ عرضه بدارد. این عالم معنوی، عالمی فانتزی و خیالی نیست. واقعیتی است که تجددگرایان محور غرب، از درک آن ناتوانند.

۳. نویسنده، دکتر شریعتی را نیز یک فرد احساساتی، رمانتیک، پیرو شیپلر معرفی می‌کند که «غرب‌ستیز» و «معنویت‌گرا» است. وی شریعتی را ضد تجددگرایی شاه می‌داند و از همین رو با وی مخالف است. در حالی که اگر کمی منصفانه به آن بنگریم، مخالفت شریعتی را با مظاهر معنویت‌ستیز و استعماری غرب می‌یابیم، نه با پیشرفت و نظم و روش. وی در این جهات به طور جدی معتقد بود که باید روش، نظم و پیشرفت را از غرب آموخت. گو اینکه در این زمینه نوعی ساده‌باوری اولیه در افکار شریعتی مشاهده می‌شود؛ ولی با توجه به جدید بودن این مباحث در حوزه فرهنگ ایران، جای تعجبی ندارد که اندیشمندان ما در

برخوردهای اولیه، کمی ساده و سطحی بیانید شدند. در این موضوعات نیز باید ماده‌گرایی بی‌رحم را جست‌وجو کرد و به دنبال روش‌هایی بود که با فرهنگ معنویت‌گرایی شرقی هم‌خوانی بیشتری داشته باشد.

۴. آقای حیدریان می‌گوید: «شریعتی غرب‌ستیزی بی‌پروای خود را از الجزایری‌های تحت استعمار فرانسه آموخته بود». به نظر نمی‌رسد این گفته درست باشد. البته شریعتی در مورد انقلاب الجزایر و انقلابیون آن مطالعه داشت. اما پیش و پیش از آن با «ابوذر»، مسلمان انقلابی، آشنا بود. انقلابیون الجزایر گرایش‌های اسلامی نداشتند. شریعتی انقلابی‌گری اسلامی داشت و آن را از ابوذر آموخته بود. ابوذر برای او اسطوره مبارزه با ظلم و چپاول و مجسمه تدین و معنویت بود.

۵. آقای حیدریان معتقد است که حاکم شدن فضا و فرهنگ عاشورایی و کربلایی بر ذهن و ضمیر روشن‌فکران و سیاسیون ایران، بر اثر اسطوره‌سازی‌های شریعتی، آل‌احمد و جزئی بود و «اگر روشن‌فکران ایران چنین فضای فکری را نمی‌ساختند، هیچ جنبش اعتراضی علیه رژیم شاه تحت هیچ شرایطی، ظرفیت تبدیل شدن به یک انقلاب اسلامی فراگیر به رهبری آیه‌الله خمینی را نداشت». گویا نویسنده این مقاله با تاریخ و فرهنگ ایران و تشیع هیچ آشنایی ندارد. در سراسر تاریخ پس از عاشورا، نهضت‌ها و انقلاب‌های کوچک و بزرگی در همه نقاط دولت بزرگ اسلامی پدید آمد. از قیام مختار ثقفی در کوفه تا انقلاب اسلامی می‌توان صدها نمونه نهضت‌های انقلابی با فرهنگ عاشورایی و کربلایی را نام برد. قیام شهدای فخر، حسن مثنی، علویان در همه نقاط جهان اسلام، از جمله طبرستان، ری، خراسان، قیام یحیای علوی در کوفه، قیام صاحب‌الزنج در ابتدای عصر غیبت، قیام قرامطه در بحرین و برخی دیگر از نواحی خلیج فارس، قیام فاطمیون مصر و شمال آفریقا، قیام زیدبن‌علی بن‌الحسین، حرکت ابومسلم خراسانی و سرنگونی بنی‌امیه و جانشین ساختن بنی‌عباس، تنها نمونه‌هایی از قیام‌ها و انقلاب‌های مردمی هستند که هر یک، درست یا نادرست، به نحوی با نهضت و فرهنگ عاشورا و کربلا ارتباط دارند. انقلاب اسلامی ریشه در فرهنگ تشیع دارد که همواره به صورتی نهضتی-اعتراضی، علیه حکومت‌های جور حضور داشته است که با شرایط زمان و مکان، مراحل گوناگون ظهور و کمون را سپری کرده است. افکار و فعالیت‌های آل‌احمد و شریعتی نیز خود جهت‌یافته از همین فرهنگ غنی و دیرپاست.

۶. در مورد امام خمینی<sup>علیه‌السلام</sup> و نهضت وی نیز توجه به آموزه‌های ایشان و مواضعی که از ابتدای مبارزه علنی ایشان در سال ۱۳۴۱ تا آخرین روز حیاتشان داشتند نشان می‌دهد که هرچه دارند از متن اسلام و قرآن است و هیچ‌گونه برداشت التقاطی یا وارداتی از اسلام را برنمی‌تابند. پیروان ایشان نیز توده مردمی بودند که رابطه مقلد و مجتهد میان آنان و امام برقرار بود، نه رابطه روشن‌فکر و اعضای یک کانون حزبی یا چیزی مانند آن. بر این

اساس، تحليل آقاي حيدريان و بسيار روشن فكري كه به جهل و يا به عمد مي خواهند نقش روشن فكريان را در پديده انقلاب اسلامي بيش از آنچه كه هست نشان دهند، صحيح نيست. انقلاب اسلامي، متكي به مبارزات كفايي و محفلي روشن فكريان نبود؛ بلكه حضور ميليوني مؤمناني بود كه به فرمان مرجع تقليدشان به ميدان اداي تكليف مبارزه با سلطان جور آمده بودند. البته نه مي توان و نه بايد انكار كرد كه روشن فكريان نيز با مردم همراهي كردند و مي كنند و اگر نمي كردند نيز انقلاب مسير خود را طي مي كرد.



پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني